

تهاجم امپراطوری

نوآم چامسکی (اول فوریه ۲۰۰۳)

ترجمه: صبا اسکویی

در لحظه‌ای از تاریخ جهان در راه‌های منحصر به فرد، لحظه‌ای منحوس اما همچنین پر از امید قرار گرفته‌ایم. همان گونه که فرانکی در سردبیری نشریه سیاست خارجی به‌طور انتقادی شرح داد، یک مشکل مهم، این است که قدرت-مندترین دولت تاریخ، صریح و آشکار اعلام کرده که قصد دارد بر جهان به‌وسیله زور فرمانروایی کند، در این مقیاس که به تنهایی فرمانروای کل [جهان] باشد. رهبران، علاوه بر نقش فائقه اجباری متعارف برای «خان» که معمول است (و از این روی-معنی)، به دنبال «جاه‌طلبیهای امپراطوری» عمل می‌کنند. آن‌ها همچنین می‌گویند که اکنون یا در آینده [دیگران را] تحمل خواهند کرد، نه رقابت. ظاهراً بر این باورند که ابزار زور و جبر به‌طور استثنایی چنان در دست آن‌هاست که می‌توانند هر کسی را که سر راه آن‌ها بایستد با خواری دور کنند. دلیل خوبی برای باور وجود دارد که نقشه جنک با عراق هدفمند است، بخشاً، دنیا درس‌هایی درباره آینده می‌آموزد، به هنگامی که امپراطور تصمیم می‌گیرد به یک مگس ضربه بزند- اگر چه «جنک» به سختی واژگان مناسبی برای این دوره است، که با [کاربرد] مجموعه‌ای از قوای قهری تبیین می‌شود.

این دکترین

برای آمریکا نه کاملاً جدید است، نه منحصر به فرد، اما هرگز پیش از این، هیچ کس چنین بیشرمانه آن را توضیح نداده بود - حداقل توسط هیچ کس تا آن جا که ما به خاطر می‌آوریم.

کوششی برای پاسخ‌گویی به سئوالاتی که برای این لحظه مطرح شده است، نخواهم کرد: چگونگی تهاجم امپراطور. به دلیل این که اکثر شما از طریق زندگی شخصی و کارتان جوابش را به همان خوبی یا بهتر از من می‌دانید. راه «مقابل با امپراطور» آفرینش دنیایی متفاوت است، دنیایی که بر روی وحشی‌گری و انقیاد، نفرت و ترس پایه‌گذاری نشده باشد. این [پاسخ] چرایی حضور ما در اینجاست، و [World Society Foundation] WSF این امید را می‌دهد که این‌ها رویاهای بیهوده‌ای نیستند.

دیروز من امتیاز نادری برای دیدن برخی از کارهای بسیار الهام بخش برای رسیدن به این اهداف داشتم، در گردهمایی بین-المللی Via Campesina در یک اجتماع WSF که فکر می‌کنم که یکی از مهم‌ترین و مردمی‌ترین جنبش‌های موجود در جهان است. با ترکیبی از آکسیون‌های محلی نظیر [Landless Workers' Movement] MST و سازمان بین‌المللی از همان گونه که به وسیله WSF و Via Campesina تصویر می‌شود، با هم‌دلی و اتحاد و کمک متقابل، امیدی واقعی برای آینده‌ای مناسب و شایسته وجود دارد.

همچنین اخیراً تجربیاتی داشتم که تصویری روشن از دنیایی ارائه می‌دهد که اگر قدرت امپراطوری محدود و خلع سلاح نشود، امکان وقوع دارد. ماه گذشته در جنوب غربی ترکیه بودم، صحنه‌هایی از بدترین بی‌رحمیهای خرس‌های درنده 1990 هم‌چنان ادامه دارد، ما اطلاع پیدا می‌کنیم که چند ساعت قبل وحشی‌گری به‌وسیله ارتش، نزدیک دیاربکر پایتخت غیررسمی منطقه کردستان، از سر گرفته می‌شود. در طول ۱۹۹۰ میلیون‌ها انسان، با ده‌ها هزار کشته و همه گونه شکنجه غیرقابل تصویری، از حومه ویرانه شده، رانده می‌شوند. آن‌ها تلاش می‌کنند برای زنده ماندن در غارهای سمت خارج از دیوارهای دیاربکر، در ساختمان‌های محکوم به نکبت و بیچارگی و کثافت در استانبول، یا هر جایی که بتوانند پناهنده شوند، [چون] علی‌رغم قانون جدید که اجازه بازگشت در حرف پذیرفته شده است از بازگشت به دهکده‌هایشان ممنوع هستند. ۸۰٪ اسلحه‌ها از آمریکا می‌آیند. در سال ۱۹۹۷ کلینتون به تنهایی اسلحه‌ای بیشتر از تمام دوره جنگ سرد به ترکیه فرستاد، [سرکوب در آنجا] ترکیبی از یک رشته عملیات جنگی، ترور دولتی است که به‌وسیله انجام‌دهندگان و حمایت‌کنندگان، «ضد‌ترور» نامیده می‌شود. توافق دیگری [برای پنهان ساختن تروریسم دولتی]. ترکیه به عنوان سرآمد دولت‌هایی [می‌باشد که] با اعمال خوفناک، صدرنشین دریافت-کنندگان اسلحه از آمریکا شده است (جداً از اسرائیل-مصر، یک مقوله جداگانه).

در ۱۹۹۹ ترکیه این جایگاه را به کلمبیا واگذار کرد. دلیلش همان است که در ترکیه بود. ترور دولتی به پشتیبانی امریکا موفقیت عظیمی داشت، درحالی که در کلمبیا وضع چنین نبود. کلمبیا بدترین رکورد نقض حقوق بشر در نیم کره غربی را در سال ۱۹۹۰ داشت و در اثر به دست آوردن صدرنشینی دریافت سلاح‌ها و آموزش‌های نظامی آمریکا، اکنون در دنیا به رتبه اول [نقض حقوق بشر] دست یافته است. به هر حال، این کشور دنیا را به وسیله مقیاس‌های دیگری رهبری می‌کند، به طور مثال قتل کارگران فعال: بیشتر از نصف آن‌هایی که در کل دنیا در ده سال گذشته به قتل رسیده‌اند در کلمبیا بوده‌اند. نزدیک به نیم میلیون انسان سال گذشته از سرزمین‌هایشان رانده شدند، یک رکورد جدید. مردم بی‌زمین اکنون ۲،۷ میلیون نفر تخمین زده می‌شوند. قتل‌های سیاسی به ۲۰ نفر در روز افزایش پیدا کرده است: ۵ سال پیش نصف این تعداد بود.

من Cauca را در جنوب کلمبیا که بدترین رکورد نقض حقوق بشر در کشور در ۲۰۰۱ را داشت بازدید کردم، یک موفقیت کامل. آنجا ساعت‌ها گواهی دهقانانی را که از زمین‌هایشان به وسیله جنگ شیمیایی که "صدع‌فونی" نامیده می‌شود، رانده شده بودند را شنیدم. آمریکا به بهانه "جنگ مواد مخدر" جنگی را پیش می‌برد، که چندان جدی نمی‌توان گرفت. اگر [جنگ] با نیت قبلی [سرکوب دهقانان] باشد، وقیحانه خواهد بود. زندگی و زمین‌هایشان نابود شده‌اند، بچه‌ها در حال مردن هستند، آن‌ها از بیماری و زخم رنج می‌برند. زراعت دهقانی بر روی سنت‌های قوی دانش و تجربه که طی قرن‌ها کسب شده، بنیان دارد. در بیشتر جهان از مادر به دختر رسیده است. اگر چه یک عمل انسانی قابل توجه است، اما بسیار شکننده نیز هست و می‌تواند در یک نسل برای همیشه نابود شود. علاوه بر این، بخشی از پربرترین انواع زیست‌محیطی در دنیا، نظیر مناطق مجاور برزیل، کامپزینوس^۱ (Camesinos)، مردم بومی، آفرو-کلمبیایی‌ها می‌توانند به میلیون‌ها نفری که در خرابه‌های کثیف و اردوگاه‌ها پیونددند. با رانده شدن مردم، چندملیتیها برای غارت کوه‌ها به خاطر ذغال سنگ و نفت و سایر منابع طبیعی می‌توانند بیابند، و زمین‌های ترک شده را به کشتگاه صادرات تک محصولی کشاورزی تبدیل کنند، کاربرد دانه‌های تولیدی آزمایشگاهی در یک محیط، ذخایر و تنوع [طبیعی] آن را نابود می‌کند.

چنین صحنه‌هایی در کائوکا و جنوب شرقی ترکیه بسیار متفاوت از جشن‌های Via Campesina در گردهمایی جامعه MST هستند. اما ترکیه و کلمبیا به روش‌های مختلفی الهام بخش و پرامید هستند، زیرا جسارت و از خودگذشتگی جنبش مردمی برای عدالت و آزادی و مقابله با امپراطوری را در جایی که کشتار و خرابی است، نشان می‌دهد.

اگر "جاه‌طلبی امپراطوری" بر روال معمولی خودش پیش برود، علایمی از آینده وجود دارد که اکنون توسط این استراتژی بزرگ حکومت جهانی توسط زور شتاب گرفته است. هیچ کدام از این‌ها اجتناب‌ناپذیر نیستند، و در میان مدل‌های خوب برای خاتمه این جنایات یکی هست که من ذکر می‌کنم: MST، Via Campesina و WSF. قابل ذکر است که در WSF سطح مباحثات و مشکلات تحت بحث‌های شدید خیلی گسترده است، اما فکر می‌کنم، ما می‌توانیم دو موضوع اصلی را تشخیص بدهیم. یکی عدالت جهانی و زندگی بعد از سرمایه‌داری هست - یا آن را ساده‌تر بگیریم، زندگی، برای این که چندان روشن نیست که نوع بشر تحت نهادهای سرمایه‌داری در دراز مدت بتواند زندگی کند. دومین موضوع به جنگ و صلح و بیشتر به ویژه جنگ در عراق ارتباط دارد که واشنگتن و لندن مایوسانه در پی پیشبرد آن هستند، در واقع به تنهایی.

بگذارید با یک مقدار اخبار خوب درباره این موضوعات اولیه شروع کنیم. هم چنان که به خوبی می‌دانید یک کنفرانس بازار جهان از جناح راست در حال حاضر داووس (Davos) برگزار می‌شود. این جا در پورتو الگره، وضعیت امید بخش و قوی‌ای وجود دارد. در داووس، نیویورک تایمز به ما می‌گوید که "برای محرکین و شوک‌دهندگان" وضعیت ناروشن است، دیگر "زمان جشن جهانی" نیست. در واقع، بنیان‌گزاران گردهمایی (داووس) شکست را مسلم فرض کرده‌اند: او گفت، "قدرت همکاری مشترک به طور کامل ناپدید شده است". بنابراین ما برنده شده‌ایم. هیچ چیزی باقی نمی‌ماند که انجام بدهیم به جز این

^۱ کامپزینوها: کارگران فقیر کشاورزی در اسپانیا و آمریکای لاتین (مترجم)

که ما وضع (قدرت) را در اختیار بگیریم. نه فقط در مورد چشم‌اندازی از آینده که عدالت و انسانیت است صحبت کنیم، بلکه برای آفرینش آن حرکت کنیم.

البته، نایستی خوش‌خیالی به خودمان راه بدهیم. هنوز مقداری مشکلات در پیش روی‌مان وجود دارد.

موضوع اصلی در WEF "جلب اعتماد" است. دلایلی برایش وجود دارد. "سروان دنیا" آن چنان که به رسم روزگاران فنودالی، دوست دارند خودشان را بنامند، می‌دانند که در وضعیت خطرناکی هستند. رایگیری اخیر نشان داد که اعتماد به رهبران به‌طور شدیدی کاسته شده است. فقط رهبران NGO (سازمان‌های غیردولتی) اعتماد یک اکثریت روشنی را [در اختیار] داشتند، به دنبال آن‌ها UN و رهبران معنوی-مذهبی، سپس رهبران اروپای غربی و مدیران اقتصادی بودند در پایین آن‌ها مجریان اصناف و در پایین همه‌اشان، در انتها، رهبران امریکا با حدود ۲۵٪ اعتماد. آن به خوبی معنی می‌دهد که هیچ اعتمادی: وقتی از مردم پرسیده می‌شود که آیا آن‌ها به رهبران پر قدرت اعتماد دارند، آن‌ها معمولاً می‌گویند "بله" بر خلاف عادت.

وضع بدتر می‌شود. چند روز پیش نظرسنجی‌ای در کانادا نشان داد که یک سوم از مردم به امریکا به عنوان بزرگ‌ترین تهدید علیه صلح در دنیا می‌نگرند. امریکا در رده‌ای دوبرابر بدتر از عراق یا کره قرار دارد، و در همان رده‌ای که القاعده قرار دارد. نظرخواهی‌ای دیگر به‌وسیله مجله تایمز، بی‌آن که به دقت کنترل شود، نشان داد که بیشتر از ۸۰٪ از پاسخ‌دهندگان در اروپا به امریکا به عنوان بزرگ‌ترین تهدید علیه صلح در جهان نگاه می‌کنند، ۱۰٪ کمتر از عراق یا کره شمالی. حتی اگر این ارقام به وسیله بعضی عوامل، که معتبرند، غلط باشد، آن‌ها غم‌انگیزند.

بدون پیشرفت، رهبران کنسرن‌ها، آن‌هایی که ۳۰۰۰۰ دلار برای توجه به گردهمایی تاریک و افسرده در داووس می‌پردازند، دلایلی خوبی برای انتخاب موضوع‌شان دارند: "اعتمادسازی".

همراهی با جنگ عراق بدون شک سهمین شدن در این منافع و پیشرفت‌های مهم است. مخالفت با جنگ، کاملاً بدون هیچ سابقه تاریخی است. در اروپا این مخالفت چنان شدید است که وزیر "دفاع"، دونالد رامسفلد، آلمان و فرانسه را به درستی به عنوان "اروپای قدیم"، به سادگی به این خاطر که دخالت [در این امور] به آن‌ها مربوط نیست و نافرمانی‌شان، اخراج می‌کند. او به روزنامه نگاران خارجی اطمینان می‌دهد که "تعداد وسیعی از دیگر کشورهای اروپا با امریکا هستند". این تعداد وسیع "اروپای جدید" هستند، و توسط برلوسکونی ایتالیایی، نماد می‌یابد که بزودی کاخ سفید را بازدید می‌کند، سپاسگزار از دعوتی خواهد بود که [او نیز] "سومین ب": بوش-بلیر-برلوسکونی می‌شود. -با فرض این که او می‌تواند خارج از زندان بماند^۲. کاخ سفید به ما می‌گوید، ایتالیا روی عرشه است. به ظاهر مشکلی نیست که بیشتر از ۸۰٪ از جامعه [ایتالیا]، مطابق نظرسنجی‌های اخیر مخالف جنگ است. این امر به درستی نشان می‌دهد که مردم ایتالیا هم به "اروپای قدیم" تعلق دارند و می‌توانند به همراه فرانسه و آلمان، و دیگرانی که جایگاه‌شان را نمی‌دانند به زباله‌دان تاریخ فرستاده شوند.

به اسپانیا به عنوان عضو برجسته دیگر اروپای جدید خوش آمد گفته می‌شود - با مجموعاً ۷۵٪ مخالف جنگ، براساس یک نظرسنجی گالوپ بین‌المللی.

برطبق تجزیه و تحلیل سردبیر سیاست خارجی نیویورک تایمز، کاملاً همان اعتماد به بیشترین قسمت آماده کمک اروپای جدید وجود دارد، کشورهای سابق کمونیست (کاملاً روشن) در خدمت علایق امریکا به شمار می‌روند، به‌طور پنهانی بازار اجتماعی تحقیر شده اروپا را تخریب می‌کنند و با حمایت‌های اجتماعی دولتی وداع می‌کنند. او گزارش می‌دهد که در چکسلواکی دوسوم از مردم مخالف مداخله در یک جنگ هستند، و حال آن‌که در لهستان تنها یک چهارم از مردم جنگی را که حتی اگر بازرسان سازمان ملل "تائید کنند که عراق صاحب اسلحه‌های تخریبی است"، حمایت می‌کنند. گزارش مطبوعات لهستان ۳۷٪ را در این مورد تائید می‌کنند، به‌طور شدیدی در قلب "اروپای جدید" باز هم در حد پائینی است.

² اشاره به دادگاه برلوسکونی در ایتالیا که احتمال محکومیت و زندانش به خاطر فساد، رشوه‌خواری و کلاهبرداری می‌رود. (مترجم)

اروپای جدید بزودی در یک نامه سرگشاده برای خودش در وال استریت ژورنال تعیین هویت می‌کند: به همراه ایتالیا، اسپانیا، لهستان و چکسلواکی - رهبران آن و نه مردمش - دانمارک را هم شامل می‌شود (با افکار عمومی در مورد جنگ مانند آلمان، بنابراین "اروپای کهنه")، پرتغال (۵۳* مخالف جنگ تحت هر شرایطی، ۹۶* مخالف با جنگ به وسیله امریکا و متحدینش به طور یک جانبه)، بریتانیا (۴۰* مخالف با جنگ تحت هر شرایطی، ۹۰* جنگ به وسیله امریکا و متحدینش به طور یک جانبه)، و مجارستان (شاخصی در دسترس نیست).

در نامه^۳ وجود "اروپای جدید" شامل بعضی از رهبران می‌شود که آن‌ها مایلند که نسبت به مردمشان بی‌اعتنایی کنند.

اروپای قدیم با مقداری آزار نسبت به بیانات رامسفلد که آن‌ها کشورهای "مسئله دار" هستند، نه مدرن، عکس‌العمل نشان داد. عکس‌العمل آن‌ها توضیح با ملاحظه تفسیرهای امریکا بود. به مطبوعات داخلی دقت کنید، می‌آموزیم که "دنیای خسته کننده اروپای متحد"، "کردار نیک" پرزیدنت را ارج نمی‌گذارد. مدرکی برای "کردار نیک" این است که "مشاوران او می‌گویند تعصب پروتستانی‌اش" به طور مستقیم از مرد ساده‌ای برخاسته است که برای راندن اهریمن از دنیا عزم خود را جزم کرده است. چون مطمئناً بیشترین اسناد قابل اعتماد و مستندی هستند که بتوان به تصویر کشید، نادرست خواهد بود که این دیدگاه را شکاک تعبیر کرد، بگذارید به تنهایی عکس‌العمل‌ها توجه کنیم ما شباهت با دیگران را مطابقت خواهیم داد. ما گفته‌ایم، اروپای بدگمان، پاکی روحی بوش را بد تفسیر می‌کند. هم‌چنانکه "خوش‌باوری اخلاقی" - بدون بدخیالی [در این مورد] که متخصصین روابط عمومی و تبلیغات حکومت ممکن است که در ساختن چنین تصویری، که به خورد ما داده می‌شود، دست داشته باشند. ما پیش از این اطلاع یافتیم که اختلاف بزرگی میان دنیای افسرده اروپا و "دنیای نوی آرمانی که بر پایان [جهان] غیرانسانی اشتیاق دارد"، وجود دارد. ما هم‌چنین از روی اطمینان می‌دانیم، که این آن چیزی است که پیش بردن هدف دنیای نوی آرمانی لازم دارد، چون رهبران ما این طور اعلام کرده‌اند. تا چه مقداری می‌تواند یک بیمار برای آزمایش مقاومت کند؟

اشاره به افکار عمومی حقیقی در اروپا به عنوان مشکل بازاریابی عمل می‌کند. تولیداتی که فروخته می‌شوند لازم و افتخارآمیز است که منابع آن‌ها داده شود. آمادگی رهبران دنیای نوی اروپا به رجحان واشنگتن بر مردم خودشان، "تهدید برای ایزوله کردن آلمان و فرانسه"، کسانی که گرایشات قهقرایی دمکراسی را نمایش می‌دهند، و نشان می‌دهد که آلمان و فرانسه نمی‌توانند بگویند "که آن‌ها سخنگوی اروپا هستند". آن‌ها صرفاً سخنگوی مردم اروپای کهنه و اروپای نو، کسانی - تفسیرهای شناخته شده - که "مخالفت قوی" برای سیاست‌های اروپای نو را بیان می‌کند.

اعلامیه رسمی و عکس‌العمل نسبت به آن روشن است. آن‌ها به روشنی مقداری تحقیر دمکراسی را نشان می‌دهند که آن بیشتر نمونه‌وار است، به طور تاریخی در میان آن‌ها کسی حس می‌کند که بر دنیا به حق حکم می‌راند.

تصاویر زیاد دیگری وجود دارند. وقتی که صدراعظم شرودر جرات کرد در انتخابات گذشته موضعی تحت فشار اکثریت رای‌دهندگان اتخاذ کند، چیزی که به عنوان یک شوک ناتوانی در رهبری توصیف می‌شود، یک مشکل جدی که آلمان باید بر آن غلبه کند، اگر بخواهد مورد قبول دنیای متمدن قرار گیرد. مشکلی که آلمان با آن روبرو است، دمکراسیهای برگزیده انگلیس و امریکا نیست. مشکل آلمان آن است که سخنگوی جناح راست حزب اتحاد سوسیال مسیحی، کسی که دمکراسی حقیقی و ناب را می‌فهمد، [بیان می‌کند]: "دولت در ترس از رای‌دهندگان زندگی می‌کند و این موضوع سبب می‌شود که اشتباه پشت اشتباه انجام بدهد."

موضوع ترکیه حتی بیشتر عریان است. از نظر مذهبی، ترک‌ها مخالف بزرگ جنک هستند - در حدود ۹۰* براساس آخرین نظرسنجی. تاکنون دولت غیرمسئولانه به مردمی که او را انتخاب کرده‌اند، توجه کرده است. دولت ترکیه به طور کامل تسلیم به فشارهای شدید و تهدیدهایی که واشنگتن، برای توجه به صدای ارباب، اعمال می‌کند، نشده است. بی‌میلی دولت منتخب به

³ اشاره به نامه هشت کشور اروپایی به حمایت از حکومت بوش درباره جنگ با عراق. (مترجم)

دنبال کردن فرمان‌های از بالا ثابت می‌کند که رهبران آن‌ها مورد اعتماد دموکراسی نیستند. برای آن‌ها که خیلی خنگ برای درک این ظرایف هستند، برایشان به‌وسیله سفیر سابق مارتون آبرام، اکنون یک دولتمرد برجسته و مفسر، به ترکیه شرح داده می‌شود. او شرح داد، ده سال پیش، ترکیه به‌وسیله یک دموکرات واقعی حکومت می‌شد، تورگوت اوزل، که "نظر مردم کشورش را برای امتناع از جنگ خلیج توجه نکرد." او می‌گوید: اما دموکراسی در ترکیه به قهقرا رفته است. رهبری کنونی "دنبال مردم کشیده می‌شود"، از فقدان "باورهای دموکراسی" بایستی افسوس خورد. "برای امریکا هیچ چیزی در اطراف اوزال وجود ندارد." بنابراین لازم است به ترکیه برای دموکراسی معتبر به‌وسیله سخت‌گیری‌های اقتصادی و دیگر وسایل فشار بیاوریم - تاسف‌آور است، اما این موضوع درخواست شده است آن چه که مطبوعات برگزیده "آرزو برای دموکراسی" نامیده‌اند.

برزیل سند دیگری برای تمرین طرز تلقی حقیقی به‌طرف دموکراسی برای سروران دنیا است. در آزادترین انتخابات در نیم‌کره، اکثریتی عظیم از آرا سیاستی را برمی‌گزینند که مخالف بزرگ سیاست‌هایی که به‌وسیله پول و سرمایه‌گذاری بین‌المللی به‌وسیله IMF و بخش خزانه‌داری امریکا هستند. در سال‌های پیشین، مانند برزیل چهار سال پیش، برای یک کودتای نظامی به کار گماردن یک قاتل امنیت ملی دولتی اعلام خطر شده بود. اکنون کارکرد ندارد. مردم جنوب و شمال تغییر کرده‌اند، و به آسانی آن را تحمل نخواهند کرد. به‌علاوه اکنون راه‌های ساده‌تری وجود دارد که بتوان اشتیاق مردم را تحلیل برد، با تشکر از دستگاه‌های نئولیبرال که جای پای خودشان را محکم کرده‌اند: کنترل اقتصادی، فرار سرمایه، هجوم بر پول نقد، خصوصیسازی، و ابزارهای دیگری که به خوبی طراحی شده‌اند که دایره انتخاب مردم را محدود کنند. به توسط این ابزارها، امید می‌رود، دولت را مجبور کنند تا آن چه را که به وسیله اقتصاد بین‌المللی دیکته می‌شود، پیش برد. چیزی را که اقتصاددانان بین‌المللی "پارلمان مجازی" از سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان نامیده می‌شود، نهادی که تصمیمات واقعی می‌گیرد، اجبار مردم، یک آفت نامربوط درحینی که از تسلط اصول دموکراسی جلوگیری می‌کند.

درست موقعی که می‌خواستیم به فرودگاه بروم، دوباره پرسش‌های زیادی از مطبوعات درباره این که چرا میزان کمی تظاهرات مخالف جنک در امریکا وجود دارد، دریافت کردم. اثرات آموزنده‌اند. در حقیقت، تظاهرات در امریکا، هم‌چنان که در هر جای دیگر، در سطحی است که سابقه تاریخی ندارد. به‌درستی نه فقط تظاهرات، و حوادث دیگر نیز آن را می‌آموزاند. مثالی از انواع مختلف دیگر بدهم، هفته گذشته انجمن شهر شیگاگو، یک قطعنامه تظاهرات ضد جنک را گذراند، با ۱-۴۶ رای، پیوستن به ۵۰ شهر و حومه دیگر. همین واقعیت در بخش‌های دیگر نیز هست، شامل آن‌هایی که بیشترین حد بالای مورد اعتماد قرار گرفته‌اند، همچنین WEF به ترس‌هایش آموخت: NGO ها و سازمان‌های مذهبی و چهره‌ها، به جز چند استثناء. چند ماه پیش بزرگترین دانشگاه کشور قطعنامه‌ای قوی بر ضد جنک تصویب کرد - دانشگاه تکراس، درست بغل گوش مزرعه جرج بوش. و دنبال کردن این وضع ساده است.

بنابراین چرا گسترش عدالت در میان خبرگان سنتی مخالفت و اعتراض مرده است؟ به‌طور تغییر ناپذیری مقایسه‌ها به طرف ویتنام کشیده شده‌اند، یک کشف حقیقت. ما اخیراً چهلمین سال اخطار عمومی را پشت سر گذاشتیم که حکومت کندی نیروی هوایی امریکا را برای بمباران جنوب ویتنام فرستاد، هم‌چنین نقشه‌هایی را برای راندن میلیون‌ها انسان به داخل کمپ‌های متمرکز شروع کرده بود و برنامه‌های جنگ‌های شیمیایی که محصولات غذایی را از بین برد.

هیچ بهانه‌ای برای دفاع وجود نداشت. به‌جز در بیان احساس‌های رسمی: دفاع در مقابل "تجاوز داخلی" از ویتنام جنوبی در جنوب ویتنام و "یورش آن‌ها از خارج" (پرزیدنت کندی و سفیرش ادلی ستیوسن در سازمان ملل). اعتراض وجود نداشت. به هیچ سطح جدی‌ای در چندین سال نرسید. در آن زمان صدها هزار گروه سربازان امریکایی به ارتش اشغال‌گر پیوستند، انبوه اراضی مردم به‌وسیله بمباران بیش از حد ویران شد، و تهاجم تا قسمتی از اندونزی گسترش یافت. اعتراض در میان روشنفکران برگزیده بنا به "دلایل عملی" به‌طور مقدماتی مورد توجه قرار گرفت: جنگ یک "اشتباه" بود که برای امریکا نیز گران تمام شد. در تضاد آشکار، در اواخر ۱۹۶۰ اکثریت بسیار بزرگی مخالف جنگ شدند، به عنوان این که "جنگ از اساس غلط و غیر اخلاقی"، و نه "اشتباه" است، شاخص‌هایی که تاکنون به‌طور محکم حفظ شده است.

امروز فرق نمایان غم‌انگیزی نسبت به ۱۹۶۰ وجود دارد، به مقیاسی عظیم، عمل و اعتراضات اصولی مردمی در سرتاسر امریکا قبل از این که جنگ به طور رسمی آغاز شود. این عکس‌العملی است به افزایش مداوم عدم‌اشتیاق به تحمل تهاجم و بی‌رحمیها طی این سال‌ها، یکی از چنین تغییرات بسیار زیاد، در حقیقت شهرت جهانی. این قسمتی از پیش‌زمینه‌ای است که برای آن چه در پورتوالگرو و قسمتی از دلایلی برای تاریکی در داووس در حال رخ دادن است.

رهبری سیاسی به خوبی از این پیشرفت‌ها آگاه است. موقعی یک مدیر جدید (رئیس جمهور) به حکومت می‌رسد، مروری از وضعیت دنیا که به‌وسیله سازمان اطلاعات کامل شده است، دریافت می‌کند. گزارش سری است، ما درباره این چیزها سال‌ها بعد اطلاع می‌یابیم. اما وقتی که بوش #۱ در سال ۱۹۸۹ به حکومت رسید، قسمتی کوچک از بررسی، به بیرون درز کرده بود، ارتباطی گذرا با "محل‌هایی که امریکا ضعیف‌ترین دشمنان تهاجم می‌کند" - فقط از نوعی که درباره جنگیدن می‌خواهد برنامه‌ریزی کند. سازمان اطلاعات اندرز می‌دهد که در درگیری با "ضعیف‌ترین دشمنان"، امریکا باید "به‌طور قطع و سریع" برنده شود، یا حمایت مردمی مضمحل می‌شود. مثل ۱۹۶۰ نیست، زمانی که مردم کشتار و جنگ مخرب را برای سال‌ها بدون اعتراض قابل مشاهده تحمل کردند. این واکنش مدت‌هاست که دیگر صحت ندارد. جنبش‌های فعال ۴۰ سال گذشته یک تاثیر محتوایی متمدانه داشته اند.

در حال حاضر تنها راه حمله به یک دشمن خیلی ضعیف، برپاساختن یک تهاجم عظیم تبلیغاتی است که [چهره دشمن] را به عنوان جنایتکار مردم‌کش ترسیم کند، حتی ممکن است یک تهدید به بقای ما، سپس گفتن تبریک پیروزی بر دشمن حیرت-انگیز، آن‌گاه سرود تمجید برای رهبران با جسارت که برای رهایی به موقع اقدام کردند.

این سناریوی کنونی در عراق است.

پشتیبانی برای جنگ از قبل پیش‌بینی شده، در نظرسنجی‌ها، در امریکا بیش از هر جای دیگر است، اما ارقام گمراه‌کننده‌اند. مهم آن است که به خورد افکار عمومی داده شود که امریکا تنها کشور خارج از عراق است، جایی که صدام حسین نه تنها فحاش است، بلکه ترسناک هم هست. سیلی از تبلیغات گوش‌خراش وجود دارد که هشدار می‌دهد که اگر ما او را امروز متوقف نکنیم، او فردا ما را نابود خواهد کرد. سند دیگر سلاح‌های کشتار جمعی است که ممکن است یک "ابر قارچی گسترده" بشود، بنابراین مشاور امنیت ملی کوندولیزا ریس در سپتامبر اخطار داد - از قرار معلوم درباره نیویورک. به نظر می‌رسد، هیچ‌کس در همسایگی عراق، به اندازه آن‌ها [دولت آمریکا] از این قاتل بی‌رحم متنفر نباشند. شاید برای این است که آن‌ها می‌دانند که در نتیجه تحریم‌ها، همان‌گونه که سازمان بهداشت جهانی گزارش داد، "اکثریت وسیعی از مردم کشور برای سال‌ها نیمه‌گرسنه بوده‌اند" و نیز عراق یکی از ضعیف‌ترین دولت‌ها در منطقه است: مخارج اقتصادی و نظامی‌اش یک کسری از [بودجه] کویت است که ۱۰٪ عراق جمعیت دارد و بسیار بیشتر از سایر همسایگان.

اما امریکا فرق دارد. موقعی که کنگره در اکتبر گذشته به پرزیدنت اختیار می‌دهد به جنگ برود، آن "دفاع از امنیت ملی امریکا بر علیه ادامه وضع تهدیدآمیز به‌وسیله عراق بود." ما قبل از این تهدید مایه حیرت، باید از ترس بلرزیم، در حالی که کشورهای هم‌جوار، به نزدیکی عراق با سایر کشورهای منطقه تمایل دارند، از جمله آن‌هایی که مورد حمله صدام قرار گرفته‌اند، به هنگامی که دوست و متحد آمریکایی‌ها بود. [صدام به عنوان] متحد کسانی که اکنون این نمایش را در واشنگتن اجرا می‌کنند. - کسانی که خوشحال بودند از این که وی را با وسائل گسترش اسلحه کشتار جمعی مجهز کرده‌اند، به هنگامی که بسیار خطرناک‌تر از امروز بود، او تقریباً بدترین جنایت‌هایش را به انجام رساند.

میزان جدی حمایت از جنگ در امریکا خلاص شدن از این "فاکتور ترس" را خواهد داشت، چیزی که برای امریکا یگانه و واقعی است. این بهانه، مقیاسی واقعی تر برای پشتیبانی از توسل به وحشی گری بیشتر را به دست می‌دهد، و می‌تواند نشان دهد. فکر می‌کنم، این فاکتور به همان گونه که در هر جای دیگر است، [عمل می‌کند].

و نیز بسی بیشتر قابل توجه است که مخالفت قوی بر علیه جنگ آتی درست از درون حاکمان گسترش می‌یابد. شماره‌های کنونی دو تا از بزرگ‌ترین مجلات سیاست خارجی، مقالات ضد جنگ توسط چهره‌های رهبری خبرگان سیاست خارجی را منتشر ساخته‌اند. آمریکایی‌های بسیار قابل احترامی از آکادمی هنر و دانش، تحلیل مفصل درباره جنگ منتشر کرده‌اند، کوشش برای این که بیشترین هم‌دردی ممکن را برای وضعیت حکومت بوش به حساب آورند، سپس آن را نقطه به نقطه از بین ببرند. تجزیه و تحلیلی محترمانه که آن‌ها از یک عضو ارشد بنیاد کارنگی برای صلح بین‌الملل نقل می‌کنند، که هشدار می‌دهد که امریکا تحت جریان رهبری‌اش "تهدیدی برای خودش و بشریت" شده است. هیچ نمونه‌ای برای چیزی شبیه به این وجود ندارند.

باید دریابیم که این انتقادات تمایل به محدود شدن دارند. آن‌ها به تهدیدهای امریکا و هم پیمانانش توجه دارند. اثرات مفروض بر روی عراقی‌ها به حساب نمی‌آیند: هشدارهای سازمان ملل و آژانس‌های کمک‌رسانی که میلیون‌ها نفر ممکن است در معرض خطر جدی باشند، در کشوری که در لبه مرگ و زندگی قرار دارد، بعد از جنگی ترسناک که زیرساخت‌های اساسی‌اش مورد هدف قرار گرفته است - شامل سلاح‌های بیولوژیکی - و یک دهه جرمه ویران‌ساز که صدها هزار نفر از مردم را به قتل رسانده است و راه هر نوع بازسازی را بلوکه کرده‌اند، در حالی که حاکم وحشی را، کسی که بر عراق فرمانروایی می‌کند، تقویت می‌کند. نیز جالب است که انتقاد حتی به ذکر بیانات عالی در مورد دمکراسی و آزادی کشیده نشود. احتمالاً، انتقاداتی مورد قبول قرار می‌گیرند که سخنورانه برای روشنفکران و نویسندگان تحریریه انتخاب شده باشد - کسانی که ایجاب نمی‌کند، بنویسند که جنگ‌افروزی همراهی با اعتراض غم‌انگیز دشمنی با دمکراسی است، درست هم چنان که آن‌ها ایجاب کرده است که فراموش کنند که این‌ها را ثبت کنند که چه کسانی این کارزار را هدایت می‌کنند. نیز این پرسش وجود دارد که چرا هیچ کدام از این‌ها حتی در سازمان ملل مطرح نشده است.

با وجود این، تهدیدها، که نهادهای حاکم نسبت به آن انتقاد می‌کنند، بسیار واقعی هستند. آن‌ها مطمئناً تعجب نکردند، وقتی که سیا در اکتبر گذشته، کنگره را مطلع کرد که هیچ ارتباطی بین عراق و روش تروریستی القاننده نشناختند، اما حمله‌ای به عراق در هر حالت آن احتمال تهدید تروریستی را به غرب افزایش خواهد داد. به نظر می‌رسد که نسل جدیدی از تروریست‌ها میل به تلافی جویی دارند و چنین جنگی ممکن است عراق را به انجام عملیات تروریستی که از قبل طراحی شده‌اند، بکشاند. چنین امکانی را تحلیل‌گران امریکا بسیار جدی می‌گیرند. یک گروه کاری ارشد، از شورای روابط خارجی، دقیقاً گزارشی هشداردهنده از حملات تروریستی مشابه که می‌تواند بدتر از ۱۱ سپتامبر باشد، شامل امکان استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی درست داخل امریکا، منتشر ساخت. خطری که "با تلاش امریکا برای جنگ با عراق بیشتر اضطراری می‌شود." آن‌ها تصاویر زیادی، به طور مجازی، یک کتاب آشپزی برای تروریست‌ها آماده کرده‌اند. اولین بار نیست. شبیه به چنین تحلیل‌هایی، به وسیله تحلیل‌گران برجسته استراتژیک، خیلی پیش از ۱۱ سپتامبر انتشار یافته بودند.

و نیز قابل درک است که حمله‌ای به عراق، نه فقط ممکن است که به ترور بیشتر منجر شود، اما هم چنین به دلیلی ساده سلاح-های کشتار جمعی را گسترش دهد: هدف بالقوه امریکا به رسمیت‌شناساندن این نظر است که هیچ راه دیگری برای بازداشتن قدرتمندترین دولت تاریخ وجود ندارد. نویسنده‌ای در مهم‌ترین روزنامه حاکم، سیاست خارجی، هشدار می‌دهد "جاه طلبی امپریالیسم امریکا"، خطر جدی برای امریکا و دنیا به وجود می‌آورد. سردسته بازها، هشدار می‌دهد که جنگی در عراق، امکان منجر شدن به "گسترش بزرگ‌ترین فاجعه در تاریخ باشد"، آن‌ها می‌دانند که اگر عراق اسلحه شیمیایی و بیولوژیکی داشت، دیکتاتور آن‌ها را در کنترل شدید نگه می‌داشت.

آن‌ها پیشترها دریافته‌اند که اگر به جز این که به عنوان آخرین وسیله حمله شود، به میزان زیادی بعید است که عراق، هرگونه اسلحه کشتار جمعی که دارد، به کار ببرد. چون دعوت به بازدید از مراکز سوزاندن مواد (شیمیایی) کرده است. و کاملاً جدا از عکس‌المنافی که حتی اگر رد پایی وجود می‌داشت که امکان وقوعش باشد، بسیار بعید است که آن‌ها به دنیای بن لادن رخنه کنند، چون که تهدیدی ترسناک برای خودِ صدام حسین خواهد بود. اما در اثر حمله، جامعه، از جمله کنترل به روی سلاح‌های کشتار جمعی، مضمحل خواهد شد. این‌ها "خصوصی" خواهند شد، "متخصصین تروریسم به "بازار عظیم سلاح‌های غیرمتعارف، جایی که آن‌ها هیچ تشویشی برای یافتن خریدار نخواهند داشت"، اشاره می‌کنند. واقعاً یک "سناریوی کابوس" مانند است، درست همان چیزی که بازها جار می‌زنند.

حتی قبل از حکومت بوش، زدن طبل جنگ، برای عراق شروع شد. به سادگی به عنوان پیشگیری، سیل اعلام خطرها بود که ماجراجویی‌های (صدام حسین) او را به گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و نیز تروریسم کشانده است. درست اکنون، واشنگتن به دنیا یک درس خیلی کریه و خطرناک را می‌آموزد: اگر شما در مقابل ما از خودتان بخواهید دفاع کنید، بهتر است که از کره شمالی پیروی کنید و یک وضعیت تهدید نظامی، شامل سلاح‌های کشتار جمعی را برقرار سازید. از طرف دیگر ما، شما را در تعقیب کردن "استراتژی بزرگ" جدید از بین می‌بریم. [استراتژی‌ای که] نه فقط سبب نفرت در میان قربانیهای معمولی در "اروپای قدیم" شده است بلکه دقیقاً در قلب برگزیدگان سیاست خارجی آمریکا، کسانی که "تعهد آمریکا به مقابله فعال نظامی به خاطر امتیاز قطعی ملی را به رسمیت می‌شناسند و دنیا را در خطر بیشتر و امنیت آمریکا را کمتر، رها می‌کنند" [نیز شامل می‌شود] - دوباره، چهره‌های مورد احترام در روزنامه‌های خبره را ذکر کردن...

ظاهراً، احتمال افزایش ترور و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، به برنامه‌ریزان در واشنگتن، در چارچوب اولویت واقعی آن‌ها، محدود است. بدون اشکال بسیار زیادی، هر کسی، نه خیلی جذاب‌ها، می‌تواند به دلایل این که چرا این حالت می‌بایست باشد، فکر کند.

ماهیت تهدیدات اکتبر گذشته به‌طور دراماتیکی تاکید شده بود، در اوج گردهمایی هاوانا، در چهلمین سالگرد بحران موشکی کوبا، به وسیله همکاران کلیدی روسیه، آمریکا و کوبا برگزار شد. نقشه‌ریزان در آن زمان می‌دانستند که سرنوشت دنیا را در دست دارند، اما اطلاعات جدیدی که در هاوانا منتشر شد، حقیقتاً موحش بود. دریافتیم که دنیا از تهاجمی هسته‌ای به وسیله یک کاپیتان زیردریایی روسی نجات پیدا کرده است، واسیلی آرخیپوف، کسی که یک فرمان آتش موشک‌باران هسته‌ای را بلوکه کرد، به هنگامی که زیردریایهای روسیه به وسیله ناوشکن‌های آمریکایی نزدیک خطوط قرنطینه کندی، مورد حمله قرار گرفتند و اگر آرخیپوف موافقت می‌کرد، غرق ناوشکن هسته‌ای مطمئناً یک حمله متقابل را به دنبال می‌داشت که می‌توانست "نیم کره‌ی شمالی را نابود" کند، هم‌چنان که آیزنهاور هشدار داد.

این شباهت وحشتناک به‌طور خاصی به موقع است زیرا ریشه وضعیت بحران ناوشکن در تروریسم جهانی برای کمک "به تغییر رژیم" قرار داشت. دو مفهومی که زیاد در اخبار این روزها می‌خوانیم. حملات تروریستی آمریکا علیه کوبا بعد از مدت کوتاهی پس از قدرت گرفتن کاسترو شروع شد، و به سرعت به وسیله کندی افزایش یافتند، همان گونه که رابرت مک نامارا تصدیق کرد به ترس بسیار واقعی از تهاجم منتهی شد. کندی جنگ تروریستی را بعد از بحرانی که براساس حملات تروریستی بر علیه کوبا بود، بحرانی که در آمریکا پایه‌گذاری شد، به سرعت آغاز کرد، آغاز آن در اواخر ۱۹۷۰ و ۲۰ سال بعدتر ادامه یافت. کنار گذاشتن هر نوع قضاوتی درباره رفتار شرکا در بحران ناوشکن، کشف‌های جدید را با درخشش روشن نمایش می‌دهد. این اغراق‌آمیز نیست که گفته شود: بی‌رحمی و نداشتن امید برای بقا.

سرنوشت مردم عراق را، هیچ کس، با هر جراتی، نمی‌تواند مطمئن باشد: نه سیا، نه دونالد رامسفلد، نه آن‌هایی که ادعای متخصص بودن درباره عراق دارند. دایره امکانات از چشم اندازه‌های وحشت‌زده از آن چه که آژانس‌های کمک‌رسانی آماده کرده‌اند، تا افسانه‌های مطبوع بافته شده به وسیله متخصصین روابط عمومی و تبلیغات و هم نوایانشان. هیچ کس هرگز نمی‌داند.

این‌ها هستند در میان دلایل زیادی که انسان موقر موجود تهدید یا به کاربردن خشونت را، چه در زندگی شخصی چه در موضوعات بین‌المللی، به کار نمی‌گیرد، مگر آن که دلایلی در دست باشد که [عدم به کارگیری آن] عواقب سختی در بر دارد. و مطمئناً نه چیز پرتی مانند آن که در پرونده زمان کنونی پیشنهاد شده است، چیزی که علت مخالفت با نقشه‌های واشنگتن و لندن به چنین میزانی و شدتی توضیح می‌دهد. زمان هم گامی تبلیغاتی واشنگتن و لندن چنان روشن بود که آن هم یک بحث نمونه‌وار، و بعضی اوقات مسخره، دقیقاً در رسانه‌های حاکم شده است. کارزار در سپتامبر سال گذشته شروع شد. قبل از آن صدام شخصی بدهیت و ترسناک بود، اما نه تهدیدی امنیتی برای بقا آمریکا. "ابر قارچ مانند" در اوایل سپتامبر هشدار داده شد. از آن زمان به بعد، ترس این که صدام به آمریکا حمله خواهد کرد، * ۷۰-۶۰ مردم را فرا گرفت. رئیس تحلیل سیاسی یونایتد پرس اظهار کرد، "عجله زیادی که بوش درباره حرکت سریع بر علیه عراق در اکتبر کرده بود، هیچ در اظهاراتش که در دو ماه قبل گفته بود، دیده نمی‌شد" ترسیم نتیجه آشکار: سپتامبر گشایش کارزار سیاسی برای انتخابات میان دوره‌ای کنگره تعیین شده بود. او ادامه می‌دهد، رژیم، "کارزار برای استقرار و گسترش قدرتش را در یک ماجراجویی سیاسی بین‌المللی تقویت می‌کند، استراتژیهای نظامی بازدارنده رادیکال جدید، و اشتیاق برای مقابله راحت و کامل سیاسی با عراق" [احتیاج دارد]. تا زمانی که مطبوعات داخلی [آمریکا] در جلوی صحنه بودند، بوش و هم‌سرایانش، طبیعتاً به اندازه کافی، زمینه را از دست داده بودند، چون آن‌ها در حال هدایت یک سری حمله برضد عموم مردم را بودند. "اما ببین! اگر چه حمله‌های تروریستی یا نشانه‌های معتبر دال بر تهدید امنیتی وجود نداشته است، از آغاز سپتامبر، انتشارات امنیت ملی سخن‌ور اصلی بوده‌اند، "نه فقط القانده بلکه یک قدرت نظامی پرهیت و تهدید کننده‌ای، نظیر عراق [وجود دارد]."

همین مفروضات به وسیله دیگران ساخته شده بودند. مناسب مردمی مثل ما: فقط می‌توانیم به جای تحلیل‌های با دیدگاه‌های متفاوت، از رسانه حاکم نقل قول کنیم. همکار ارشد بنیاد کارنگی، که من از او نقل قول کردم، قبل از این که بنویسم، بوش و شرکا "استراتژی جدید کلاسیک تهدیدی مرگ‌آور از جناح راست الیگارشسی را دنبال می‌کنند. [توسط این استراتژی] ملی-گرایی، توده بی‌شماری را به وسیله ترساندن از دشمنانی که در صدد نابودی ما هستند، منحرف می‌کند. این استراتژی خطرناک مهمی است اگر "ناسیونالیست‌های افراطی" سیاست‌گذاری را در واشنگتن برعهده گیرند، امید دارند که نقشه‌هایی که برای استیلای "یک جانبه بر جهان از طریق برتری مطلق نظامی"، ذکر کرده‌اند، تا زمان هدایت یک حمله عظیم بر علیه منافع اکثریت عظیمی از مردم محلی [آمریکا دنبال کنند]."

برای انتخابات، این استراتژی اثر داشت، [البته] زورکی. پائیز ۲۰۰۲ انتخابات به وسیله تعداد کمی رای، اما به اندازه کافی برای به دست گرفتن کنگره توسط قوه مجریه، برنده شد. تحلیل‌گران انتخابات دریافتند که رای‌دهندگان مخالفت خود را با رژیم در مسائل اجتماعی و اقتصادی نگه داشته‌اند، اما این مسائل با توجه به وضعیت امنیتی فرو نشست، که به طور نمونه‌وار به حمایت از شخصیت‌های در قدرت منجر می‌شود - آفرین کابوی که درست به موقع برای نجات ما می‌تازد.

همان گونه که تاریخ نشان می‌دهد، برای این که جامعه را با نتایجی که جذاب نبوده‌اند، بترسانند، همه چیز برای رهبران فاقد اصول بسیار آسان است. این شیوه عادی‌ای برای منحرف کردن [افکار عمومی] از حقیقت کاهش مالیات‌ها برای ثروتمندان است و طرح‌های دیگر که با مدفون کردن چشم‌اندازهای یک زندگی شایسته برای اکثریت عظیم مردم و برای نسل‌های آینده، همراه هستند. موقعی که انتخابات ریاست جمهوری آغاز می‌شود، استراتژیست‌های جمهوریخواهان مطمئناً نمی‌خواهند در مورد بازنشستگی، شغل، حفظ بهداشت و دیگر موضوعات مورد سئوالات مردم قرار گیرند. ترجیحاً، آن‌ها می‌بایستی به خاطر رهبری قهرمانانه‌اشان برای نجات مردم در مقابل نابودی امنیت توسط قدرت بسیار عظیم دشمن مورد ستایش قرار بگیرند، و برای مقابله نیروی پر قدرت بعدی که برای انهدام ما کوشش می‌کند، رژه بروند. هدف بعدی می‌تواند ایران باشد، یا درگیری‌های کشورهای [هم جوار کوه‌های] آند: آن‌ها، تا زمانی که اهداف‌شان بی‌دفاع باشد، انتخاب‌های زیادی دارند.

چنین ایده‌هایی، طبیعتاً ثانویه رهبران کنونی هستند، بیشتر آن‌ها بازیافت رژیم ریگان هستند. آن‌ها سناریوی خانوادگی را دوباره تکرار می‌کنند: راندن کشور به سوی کسر بودجه تا آن‌جا که قادر شوند، برنامه‌های اجتماعی را کاهش دهند، اعلام "جنگ به

خاطر ترور" (هم‌چنان که آن‌ها در سال ۱۹۸۱ انجام دادند) برای ترساندن مردم، یک شیطان را بعد از دیگری با افسون حاضر کردند، تا مردم را به فرمان‌بری وادار سازند. در دهه ۸۰ مرد ضارب لیبایی بود که تلاش می‌کرد در خیابان‌های واشنگتن رهبر ما را بکشد، سپس ارتش نیکاراگوا فقط دو روزه از تگزاس رژه می‌رود، تهدیدی برای بقا به همان شدت که ریگان یک حالت فوق‌العاده ملی را اعلام کرده بود. یا فضای هوایی در گرانادا که روس‌ها تصمیم داشتند، برای بمباران ما به کار ببرند (اگر آن‌ها می‌توانستند آن را روی نقشه پیدا کنند)، مادامی که قذافی "برای بیرون کردن امریکاییها از دنیا نقشه می‌کشد"، تروریست‌های عرب برای کشتن امریکاییها هر جایی را جستجو می‌کنند، هم‌چنان که ریگان شیون کرد. یا لاتینی‌های مکزیکی می‌کوشند که جوانانمان را خراب کنند، و الی غیرالنهاییه.

در همین حین، رهبری سیاسی قادر بود تا سیاست‌های ویرانگرانه داخلی را بر علیه عموم اقشار کم درآمد اقتصادی پیش ببرد، اما ثروت را برای بخش‌های کوچکی، با صدمه‌زدن به بخش قابل توجهی از اکثریت مردم، به ارمغان آورد. - سناریویی که بار دیگر دنبال می‌شود. و از آن زمان جامعه آن را می‌داند، آن‌ها بایستی به "استراتژی جدید کلاسیک تهدید مرگ‌آور الیگارش‌ی جناح راست" مراجعه کنند، اگر امیدوارند که برنامه‌های داخلی و بین‌المللی به که آن‌ها اجرا می‌کنند، دریابند. شاید حتی چنان آن‌ها را نهادینه‌سازی کنند، که تغییر آن‌ها حتی به هنگامی که [جمهوری‌خواهان] کنترل را از دست دهند، سخت خواهد بود.

البته، چیزهای بسیاری برای ذکر وضع داخلی وجود دارد - چیزهایی که در نوع خودشان ناچیز نیستند. در یازده سپتامبر، تروریست‌های بی‌رحم فرصتی و بهانه‌ای برای تکمیل نقشه‌های بلند مدت راکد که نفت پرارزش عراق را کنترل کنند، به وجود آوردند. نفت، یکی از عناصر مهم منابع خلیج فارس که بخش دولتی در ۱۹۴۵ به‌عنوان "یک منبع قدرت استراتژیک اعجاب-آور، و یکی از بزرگترین مواد غنی در تاریخ دنیا" توصیف کرد. سازمان اطلاعات امریکا پیش بینی کرد که این [منابع] در سال‌های بعدی حتی دارای اهمیت بزرگ‌تری خواهند بود. این سند هرگز در دسترس نخواهد بود. همان تحلیل‌گر پیش‌گویی کرد که امریکا بر روی ذخایر امن بیشتر در نیم‌کره غربی و غرب افریقا متکی خواهد بود. چنین واقعیتی بعد از جنگ جهانی دوم صحت داشت. مسئله این است که کنترل "مواد غنی"، ثروت عظیمی را به روش‌های مختلف برای امریکا، و بریتانیا نیز به همان خوبی، به ارمغان می‌آورد، و "منبع شگفت‌انگیز قدرت استراتژیک"، به اهرمی برای تسلط یک جانبه بر جهان تبدیل می‌شود - دروازه‌ای که اکنون آشکارا اعلام شده، و دنیای بزرگ ترسناکی است، شامل "اروپای قدیم" و محافظه کاران حاکم در امریکا.

فکر می‌کنم نگاهی واقعی به جهان تصویری آمیخته را به دست می‌دهد. دلایل زیادی برای شجاع‌بودن وجود دارند، اما راهی سخت طولانی در پیش‌رو خواهد بود.

Dialog

Postamt1/ Postlagernd
04106Leipzig / Germany

گفتگوهای زندان ویژه اینترنت

Email: dialogt@web.de
Internet: <http://www.dialogt.net>

